

The national identity of Iran and modernity¹

Majid Abbaszadeh Marzbali

Ph.D. Political Science, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author).
m.a.marzbali@gmail.com

Seyed Nasrollah Hejazi

Assistant Professor, Political Science, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. snhejazi@gmail.com.

Abstract

The purpose of this study was to investigate the place and impact of modernity on the national identity of Iran. Accordingly, the main question of the research is what is the place of modernity in the national identity of Iran, and what effect has it had on it? The research method is descriptive-analytical and the results indicate that modernity, despite not having ancient roots in Iran, has become a powerful and influential historical fact in the field of Iranian national identity and one of its constituent pillars. This phenomenon from the early Qajar period and as a result of Iranians' familiarity with it, has influenced the traditional ideas of belonging to Iranian identity and in the course of political, social and cultural developments of Qajar, Pahlavi and Islamic Republics has given a new composition to Iran's national identity. The definition of Iranians is and still is, in such a way that what is available to Iranians today about the system of separation of powers, the House of Representatives, the way the country is run, the new educational system, the new way of life, etc., They are considered the main manifestations of modernity. In general, this position and the impact of modernity on Iran's national identity has made it necessary to adopt a balanced approach to the pillars of Iran's national identity in the country's identity policies.

Keywords: Iran, National Identity, Modernity, Balanced Identity Approach.

هویت ملی ایران و مدرنیته^۱

مجید عباسزاده مرزبالی

دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، m.a.marzbali@gmail.com

سید نصرالله حجازی

استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. snhejazi@gmail.com

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی جایگاه و تاثیر مدرنیته در هویت ملی ایران بود. بر این اساس، سوال اصلی تحقیق این است که مدرنیته از چه جایگاهی در هویت ملی ایران برخوردار بوده و چه تاثیری بر آن گذاشته است؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که مدرنیته علی‌رغم نداشتن ریشه‌ای پرقدمت در کشور ایران، به واقعیتی تاریخی و جریانی نیرومند و تاثیرگذار در عرصه هویت ملی ایران و به یکی از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی آن تبدیل شده است. این پدیده از اوایل دوره‌ی قاجار و در نتیجه‌ی آشنایی ایرانیان با آن، بر اندیشه‌های سنتی تعلق به هویت ایرانی تاثیر گذاشته و در سیر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی ترکیب جدیدی به هویت ملی ایران بخشیده و نقش مهمی در تعریف ایرانیان از کیستی خود ایفا کرده و می‌کند، به طوری که آن‌چه امروزه از نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، شیوه اداره کشور، نظام آموزشی جدید، سبک زندگی نوین و... در اختیار ایرانیان است، از مظاهر اصلی مدرنیته به‌شمار می‌روند. به‌طور کلی این جایگاه و تاثیر مدرنیته در هویت ملی ایران، اتخاذ رویکرد متوازن نسبت به ارکان هویت ملی ایران را در سیاست‌گذاری‌های هویتی کشور ضروری ساخته است.

کلیدواژه‌ها: ایران، هویت ملی، مدرنیته، رویکرد هویتی متوازن.

۱. مقدمه

هویت ملی ایران، هویتی کهن و تاریخی است که از دوره ایران باستان شکل گرفته و توانسته در سیر تحولات تاریخی، پایداری و پویایی خویش را در پهنه سرزمین ایران حفظ کرده و تداوم بخشد. از دیدگاه پژوهش حاضر، هویت ملی ایران از سه رکن یا لایه‌ی ایران باستان، اسلام و مدرنیته یا تجدد تشکیل شده است. این سه لایه، بسترهایی هستند که هویت ملی ایران در بطن آن‌ها تکوین یافته و هر کدام با غلظت‌های متفاوت، نقش مهمی در تعریف ایرانیان از چه کسی بودن خود داشته‌اند. از منظر این پژوهش، دور رکن ایرانیت و اسلامیت، اصیل‌تر و بنیادی‌تر از رکن مدرنیته می‌باشند. اما با تمام این‌ها می‌توان گفت که مدرنیته به واقعیتی تاریخی و انکارناپذیر در عرصه هویت ملی ایران تبدیل شده و نقش مهمی در نگرش هویتی ایرانیان داشته و دارد.

به‌طور کلی اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش به این دلیل است که بخش مهمی از ناکامی‌ها و مشکلات جامعه ایران به خاطر برداشت غیردقیقی است که از جایگاه مدرنیته در هویت ملی ایران وجود دارد. بر این اساس برای فائق آمدن بر مشکلات، نیازمند بررسی و شناخت دقیق جایگاه و تاثیر مدرنیته در هویت مذکور می‌باشیم.

تاریخ دوست سال اخیر ایران، حکایت ورود و حضور تمدن و مظاهر فرهنگ غرب در کشور (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۲۰۰) و مواجهه‌ی ایرانیان با مدرنیته می‌باشد. این مواجهه را می‌توان یکی از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ سرزمین ایران دانست. «ورود مدرنیته به ایران در دوره قاجاریه تحول مهم هویتی را در این کشور رقم زد و بسیاری از عناصر نظام فرهنگی سنتی را به چالش طلبید» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۱۶). هویت ملی ایران به‌دنبال گسترش روابط ایران با غرب پیچیدگی و ترکیب جدیدی پیدا کرد. اگر در بخش مهمی از تاریخ ایران، این کشور دارای هویت ملی غنی و پایداری بود، در عصر جدید و در نتیجه‌ی رویارویی آن با مدرنیته چرخش مهمی در نوع و چگونگی تکوین این هویت پدیدار شد (بابایی‌فرد، ۱۳۹۲، ص ۱۸). به عبارتی در یکی دو قرن اخیر، مهم‌ترین عاملی که هویت ملی ایران را در معرض پرسش و ارزیابی قرار داد، مواجهه و آشنایی با مدرنیته و نفوذ و گسترش ارزش‌ها و مبانی آن در ایران بود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۱۰۹). می‌توان گفت که از دوره قاجار و در نتیجه‌ی مواجهه جامعه ایران با مدرنیته، هویت ملی ایران مورد بازتعریف قرار گرفت.

بر این اساس مهم‌ترین موضوع سیاسی و فکری ایرانیان در طی یکی دو قرن اخیر نوع برخورد،

تعامل و یا مبارزه با غرب بوده است. [طی این مدت] موضوع غرب آن‌چنان بر جهت‌گیری، شکل‌گیری، محتوا و نتایج دستورکار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور ایران تعیین‌کننده بود که رقیبی جدی در متغیرهای مؤثر بر تاریخ معاصر ایران ندارد. موضوع ارتباط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با غرب، زمینه‌ساز ظهور جریان‌های فکری، تشکل‌های سیاسی، ائتلاف‌های فلسفی و اجتماعی بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۴، ص ۵۵-۵۶).

با ورود مدرنیته به ایران، تضادهای عجیبی برای ادغام و هضم ارزش‌های پیشین با فرآورده‌های جدید به وجود آمد. به عبارتی، موضوع سازگاری مدرنیته و هویت و فرهنگ سنتی ایرانی، به دل‌مشغولی اصلی گفتمان‌های فکری و فرهنگی ایران در دوره معاصر تبدیل شد. بر این اساس عده‌ای بر اصالت ایران باستان تاکید ورزیده و حمله اعراب به کشور را آغاز انحطاط ایرانیان نامیدند. دسته دوم در نظر و عمل، بنیادگرا شده و بر بازگشت به خویشتن اسلامی پای‌بند ماندند. گروه سوم، تمدن مدرن غرب را بدیلی بر ارزش‌های ایرانی-اسلامی شمرده و غرب‌گرایی را راه‌هایی از سنت‌های تبعیض‌آمیز آن قلمداد کردند و دسته‌ی آخر بر تلفیقی از این سه تاکید کرده و سعی نمودند تا تکنولوژی غرب را با فرهنگ بومی تلفیق کنند. اینان قصد داشتند سازگاری ایرانیان را با تحولات و حوادث نوظهور به‌نمایش بگذارند. به هر تقدیر، امروزه پس از گذشت یکی دو قرن تلاش در راه شناخت و استقرار مدرنیته، ایرانیان کماکان دچار نارسایی‌ها و مشکلات فراگیر هستند و هنوز نتوانسته‌اند به‌صورت هماهنگ و متوازن هم ایرانی باشند، هم مسلمان و هم مدرن (رجایی، ۱۳۷۳؛ گودرزی، ۱۳۸۶؛ میرسپاسی، ۱۳۸۵).

با توجه به آن‌چه بیان شد، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که مدرنیته از چه جایگاهی در هویت ملی ایران برخوردار بوده و چه تاثیری بر آن گذاشته است؟

پژوهش بر این فرض استوار است که، مدرنیته علی‌رغم نداشتن ریشه‌ای پر قدمت در کشور ایران، به واقعیتی تاریخی و جریانی نیرومند و تاثیرگذار در عرصه هویت ملی ایران و به یکی از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی آن تبدیل شده است. این پدیده از اوایل دوره‌ی قاجار و در نتیجه‌ی آشنایی ایرانیان با آن، بر اندیشه‌های سنتی تعلق به هویت ایرانی تاثیر گذاشته و در سیر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی ترکیب جدیدی به هویت ملی ایران بخشیده و نقش مهمی در تعریف ایرانیان از کیستی خود ایفا کرده و می‌کند، به طوری که آن‌چه امروزه از نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، شیوه اداره کشور، نظام آموزشی جدید، سبک زندگی

نوین و... در اختیار ایرانیان است، از مظاهر اصلی مدرنیته به‌شمار می‌روند.

۲. چیستی هویت ملی

مفهوم هویت عبارت از مجموعه خصوصیات، مشخصات فردی، اجتماعی، احساسات و اندیشه‌های مربوط به آن‌ها می‌باشد. فرد این خصوصیات را از طریق توانایی کنش متقابل با خود و یافتن تصویری از خود به‌دست می‌آورد و به سوال «من کیستم؟» پاسخ می‌دهد (خدایی و مبارکی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱). این مفهوم در سطوح فردی و جمعی به صورت هویت فردی و هویت جمعی قابل رویت است که هویت ملی عالی‌ترین و مهم‌ترین نوع هویت جمعی می‌باشد (حاجیان، ۱۳۷۹، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ Woodward, 2000). هویت ملی برای تمام ملت‌های جهان از اهمیت خاصی برخوردار است. این هویت هم عامل همبستگی و شکل‌گیری روح جمعی در یک ملت و هم وجه مشخصه و معرفه آن در میان ملل دیگر بوده و دوام و قوام زندگی توأم با عزت و آزادی آنان به هویت ملی بستگی دارد (صالحی امیری و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲).

هویت ملی پیرامون مفهوم ملت شکل گرفته است. ملت به گروهی از انسان‌ها گفته می‌شود که دارای سرزمین خاص، فرهنگ و زبان مشترک و تاریخ خود هستند و از نهاد سیاسی دولت و شناسایی بین‌المللی نیز برخوردارند (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۸۰). در تعریف مفهوم هویت ملی باید میان هویت ملی جامعه و هویت ملی اعضای جامعه تفکیک شود. هویت ملی جامعه به معنای مجموعه‌ای از نشانه‌ها، مبانی و آثار مادی، زیستی، فرهنگی و اندیشگی است که موجب تفاوت جوامع و ملت‌ها از یکدیگر می‌شود و مقصود از هویت ملی اعضای جامعه نیز آگاهی و احساس تعلق خاطر افراد جامعه نسبت به اجتماع ملی و عناصر شکل‌دهنده‌ی آن از جمله تاریخ مشترک، دین مشترک، فرهنگ مشترک و... می‌باشد. عناصر هویت ملی، موارد ارزشمندی هستند که افراد جامعه نسبت به آن‌ها افتخار کرده و خود را به‌وسیله آنان از دیگران باز می‌شناسند.

در رابطه با چگونگی تکوین هویت ملی جوامع، با دو دسته کلی مواجه هستیم:

۱) هویت‌های ملی که در دوره مدرن ایجاد شده و متأثر از ظهور دولت‌های ملی و اندیشه‌های ناسیونالیستی در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم می‌باشند. «ناسیونالیسم، به‌مثابه مجموعه نمادها و عقایدی است که احساس تعلق به اجتماع سیاسی واحدی را به وجود می‌آورد و وفاداری اکثریت مردم را متوجه یک دولت-ملت می‌کند» (بیگدلو، ۱۳۹۳، ص ۹۶). اکثر کشورهای کنونی جهان از چنین هویت ملی‌ای برخوردار می‌باشند.

۲) هویت‌های ملی که قرن‌ها قبل از پیدایش دولت‌های ملی در اروپا، شکل گرفته و در فراخنای تاریخ توانسته‌اند پایداری، پویایی و موجودیت خویش را حفظ کرده و تداوم بخشند. کشورهایمانند ایران، چین، مصر، یونان و... دارای چنین هویت ملی‌ای هستند.

همچنین در تاریخ بشری می‌توان از دو نوع هویت ملی به معنای حس ملی نام برد:

۱) هویت ملی مدرن، یعنی احساس تعلق به دولت‌های مدرن که از قرون پانزدهم به بعد در عرصه اروپا و بعدها در سایر نقاط جهان پیدا شدند،

۲) هویت ملی پیشامدرن، یعنی احساس تعلق به واحدهای سیاسی و سرزمین کهنی که از دوران گذشته وجود داشته، تداوم پیدا کرده و امروزه نیز به همان نام وجود دارند. بسیاری از کشورهای جهان را که محصول دوران مدرن هستند، می‌توان از نوع نخست دانست، اما برخی کشورهای دیگر که ریشه بسیار کهن دارند و نام آنها به عنوان واحد سرزمینی از دوره‌های باستانی تا به امروز همچنان حفظ شده است، نظیر ایران، یونان، چین، مصر و... از نوع دوم می‌باشند (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۶۵).

هویت ملی پدیده یا امری ثابت و تغییرناپذیر نیست و همواره بر اثر عوامل مختلف در معرض تحول و دگرگونی می‌باشد. این مسئله به معنای فقدان عناصر ثابت در هویت ملی نیست، بلکه بدین معناست که از آنجا که جوامع انسانی از یک سو در برخورد و تعامل دائم با شرایط و تغییرات محیط طبیعی و از سوی دیگر در برخورد و ارتباط مستمر با جوامع دیگران، هویت ملی در معرض تغییر و تحول قرار می‌گیرد (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۲۱-۲۲؛ اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۳۲-۳۳؛ زهیری، ۱۳۸۹، ص ۴۵ و ۵۹-۶۰).

۳. چیستی مدرنیته

مدرنیته از ریشه لاتینی *Moda* به معنای امروزی مشتق می‌شود. مدرن بودن به معنای نو و تازه بودن است، البته با در نظر گرفتن مقیاس زمان، یعنی هم‌عصر بودن و آگاهی و تعادل داشتن نسبت به زمانه خویش (گودرزی، ۱۳۸۶، ص ۴۵). واژه و صفت مدرن در برابر صفت‌های پیش‌مدرن یا باستان قرار دارد. جهان مدرن، جهانی است که بر جای جهان کشاورزی نشست و در این روند، جهان‌بینی نوینی پدیدار شد که با جهان‌بینی پیشین کاملاً متفاوت بود (باربیه، ۱۳۸۶، ص ۳۹۰-۳۹۱؛ Connolly, 1998, P.1).

مدرنیته مترادف است با مدرن شدن زندگی در دنیای غرب طی فرایندی تاریخی که از

قرن پانزدهم در اروپای غربی و بعدها در آمریکای شمالی پدیدار شد (ادیب‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۴). به طور کلی تغییر و تحول جهان‌بینی سنتی - مسیحی در پرتو رواج اندیشه‌های عقلی و پایان منازعه میان قدرت دنیوی و اقتدار روحانی با پیروزی شهریار بر کلیسا که از قرن ۱۳ میلادی به بعد در اروپا به‌وقوع پیوستند، بنیان جهان‌بینی و نظام سنتی را متزلزل و زمینه‌های پایان دوره قرون وسطی را مهیا کردند. به دنبال این رویدادها بود که از قرن ۱۵ دگرگونی‌های جدیدی صورت گرفته و فرارسیدن روزگار نو و پیدایش جامعه مدرن اروپایی را نوید دادند (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۵۹).

با کشف قاره جدید امریکا و گسترش روزافزون تجارت و توسعه بازرگانی با سرزمین‌های دور که به انباشت سرمایه کمک بزرگی کرد از یک‌سو و شکل‌گیری نیروهای اجتماعی سوداگر جدید با خواسته‌ها و منافع پویا از سوی دیگر، به تدریج شکل نوین نظام اقتصادی یعنی سرمایه‌داری، جایگزین نظام اقتصاد فئودالی شد که این موضوع پیامدهای اجتماعی و سیاسی مهمی به‌بار آورد. شکل‌گیری الگوهای مدرن رفتار سیاسی و اقتصادی انسان عصر جدید، تفکیک قلمرو زندگی خصوصی از قلمرو عمومی، ایجاد شرایط مناسب فعالیت آزاد اقتصادی، استقرار دموکراسی و... از جمله‌ی این پیامدها می‌باشند. هم‌زمان با این تحولات، شاهد جنبش نوزایی یا رنسانس به‌منظور تجدید حیات معنوی اروپاییان در قرن ۱۵ میلادی هستیم. رنسانس تحصیل خودآگاهانه و بیان‌گر نخستین فصل تاریخ مدرن بود و شورش فرد علیه اقتدارگرایی، جمع‌گرایی و زندگی زاهدانه را ضروری ساخت. این جنبش، انسان را در کانون توجه قرار داد. آزادگی، نوجویی، آفرینش‌گری و... از خصائل انسان مدرن به‌شمار آمدند. چنین خصائلی در مقایسه با درماندگی انسان قرون وسطائی، انسان جدید را خواهان و شایسته‌ی تسلط بر طبیعت و سرنوشت خود کرد. نهضت اصلاح دین نیز جلوه دیگری از نوزایی و انسان‌گرایی در اروپای عصر مدرن بود که خواهان پایان تسلط کلیسای کاتولیک بر جنبه‌های مختلف زندگی انسان و آزادی او و نیز تقویت جنبه فردی ایمان دینی بود. همین موضوع راه را برای فردگرایی در دنیای مدرن هموار کرد (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۵۹-۶۱).

در هر حال خردگرایی و انسان‌باوری، جدایی دین از سیاست، و حکومت عقلانیت، به‌مثابه تحولات اجتماعی و سیاسی‌ای به‌شمار می‌آیند که از رنسانس آغاز شد و با نمودها و اشکال مختلف تا شروع قرن ۱۹ ادامه یافت و در متن جنبش‌های روشنگری قرن‌های ۱۸ و ۱۹ به نقطه اوج

خود رسید (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۶۱). مفهوم مدرنیته رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر با انگاره‌های عصر روشنگری دارد، عصری که انباشته از سلسله‌ی به‌هم‌پیوسته‌ای از تحولات اقتصادی، فرهنگی، زیبایی‌شناختی، معماری، اخلاقی، شناخت‌شناسی و سیاسی بود و به‌دنبال خود، اقتصاد سرمایه‌داری، عرفی شدن سیاست، رواج شک و تفکر خردمدار، مشارکت عمومی در سیاست و گسترش عرصه‌های تخصصی را به‌ارمغان آورد (گودرزی، ۱۳۸۶، ص ۴۶-۴۷). در عصر روشنگری شاهد گسترش علوم تجربی، شکوفایی تکنولوژی و برپایی دنیایی طالب آزادی و حق و حقوق شهروندی هستیم (ازغندی، ۱۳۸۶، ص ۱۲). البته در این‌جا می‌بایست به جنبه استعماری اروپای عصر مدرن نیز اشاره کرد، به‌طوری که «با تکامل تدریجی خود، به چنان قدرتی دست یافت که لشکرکشی به سایر نقاط جهان و تسخیر آن‌ها را در پیش گرفت» (رهبری، ۱۳۸۷، ص ۶۰).

مدرنیته تنها به تغییر و تحولات و دگرگونی در ابزارها، فنون، تولید و تاسیسات تمدنی و آثار آن‌ها در جامعه مربوط نمی‌شود، بلکه پیش از هر چیز، ذهنیت را در نظر دارد و دریافت ذهنی نواز جهان هستی، زمان و تحول تاریخی است (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۶۷). از این زاویه، مدرنیته را می‌توان نظامی از ارزش‌ها، افکار و اندیشه‌ها دانست که عناصر اصلی تشکیل دهنده یا مهم‌ترین بنیادهای جهان‌بینی آن عبارتند از:

- ۱) عقل که معیار و کلید تجلیات انسان معاصر تلقی می‌شود،
 - ۲) انسان آزاد، مدرن و رهاشده از قیدوبندهای کلیسا و ساخت سیاسی سنتی (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۶۲-۶۳).
- روی هم‌رفته مواردی چون خردگرایی، فردگرایی، علم‌گرایی، افسون‌زدایی از جهان و طبیعت، برقراری دموکراسی، جامعه مدنی، سکولاریسم، قانون‌گرایی، گسترش آزادی‌های فردی و مدنی، احترام به حقوق طبیعی، شکل‌گیری سیستم‌های اداری و بوروکراتیک شدن زندگی، انسان‌مداری، ناسیونالیسم، گسترش شهرنشینی، تقسیم کار، رشد اقتصاد پولی و تجاری، اختراع صنعت چاپ و... را می‌توان مؤلفه‌های اصلی مدرنیته برشمرد (ادیب‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۵؛ ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۶۳-۶۴؛ گودرزی، ۱۳۸۶، ص ۴۷-۴۹).

۴. هویت ملی ایران و ارکان آن

درخصوص شکل‌گیری هویت ملی در ایران دو دیدگاه کلی وجود دارد: عده‌ای معتقدند که

هویت ملی در ایران، پدیده‌ای متاخر و متأثر از ظهور دولت‌های ملی در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم است، و دسته‌ای دیگر بر این باورند که به دلیل قدمت تاریخی گسترده کشور ایران، می‌توان نشانه‌هایی از وجود مفهوم هویت ملی را در ایران باستان جستجو کرد. دیدگاه اخیر معتقد است که مفهوم ملت به‌عنوان شالوده شکل‌گیری هویت ملی، قرن‌ها قبل از دولت‌های ملی قرن نوزدهم در کشور ایران وجود داشته است و این تمدن از ابتدا بر یک آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را براساس این خودآگاهی ذهنی شکل داده بود (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۶-۱۱۷). پژوهش حاضر با دیدگاه دوم هم‌عقیده می‌باشد.

کشور ایران برخلاف کشورهای تازه تاسیس اروپایی [و غیراروپایی‌ای] که از قرن پانزدهم به‌بعد پیدا شدند، از قرن‌ها پیش دارای موجودیت و انسجام سیاسی، مرزها، تاریخ و فرهنگ خاص خود و نهاد دولت بوده است. این کشور اگرچه در دوره‌هایی از تاریخ خود، ماهیت امپراتوری داشت، اما با وجود دوره‌های گسست ناشی از تهاجمات بیرونی، هیچ‌گاه دچار فروپاشی کامل نشد و هسته مرکزی آن که ایران کنونی را تشکیل می‌دهد، همیشه پابرجا باقی ماند (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۴). کشور ایران با سابقه تاریخی طولانی‌اش توانسته است هویت ملی خود را در درازنای تاریخ حفظ کرده و آن را پویایی و استمرار بخشند.

آنتونی اسمیت^۱ از صاحب‌نظران مبحث هویت ملی، از وجود ملت‌های تاریخی از جمله ملت ایران در عهد باستان سخن می‌گوید. به اعتقاد وی، هویت فرهنگی ایرانیان و استمرار آن به نحو بارزی در دوره ساسانیان وجود داشته و این تداوم، علی‌رغم گسست در حکومت ملی آنان، در دوره اسلامی هم به چشم می‌خورد و در دوره معاصر شکل جدیدی می‌یابد (اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۱۴۰-۱۵۳؛ Smith, 2000, P. 44-47). در میان پژوهش‌گران ایرانی نیز می‌توان از افرادی چون: احمد اشرف (۱۳۹۵)، حمید احمدی (۱۳۸۲ و ۱۳۹۰)، حسین بشیریه (۱۳۸۳ الف و ب، ۱۳۸۳)، رضا شعبانی (۱۳۸۶)، فرهنگ رجایی (۱۳۸۶)، مجتهدزاده (۱۳۸۷) و... نام برد که نگاهی تاریخی به هویت ایرانی دارند و این مقوله را در سیر تحول تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهند.

نکته اساسی این است که علی‌رغم وجود هویت ملی کهن و ریشه‌دار در ایران، هنوز مبانی

1. Anthony D. Smith

نظری آن در کشور روشن نشده است و نمی‌توان تعریف و تحلیلی از این هویت و ارکان شکل‌دهنده‌ی آن سراغ گرفت که بخش قابل توجهی از صاحب‌نظران بر روی آن اتفاق نظر داشته باشند (لقمان‌نیا و خامسان، ۱۳۸۹، ص ۱۵۸-۱۵۹). بر این اساس، در میان پژوهش‌گران ایرانی مبحث هویت ملی ایران، برخی بر بُعد ایران باستان تاکید بیشتری دارند (ر.ک: مسکوب، ۱۳۷۳)، برخی اسلام و تشیع را رُکن اصلی هویت ملی ایران می‌دانند (ر.ک: نجفی، ۱۳۸۷)، برخی بر تلفیق دو عنصر ایرانی و اسلامی به‌عنوان عوامل اساسی این هویت تاکید دارند (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۳؛ ۱۳۸۴) و در نهایت نیز عده‌ای ایران باستان، اسلام و مدرنیته را به‌عنوان لایه‌های اصلی هویت ملی ایران در نظر می‌گیرند (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۳ الف؛ ۱۳۸۳ ب؛ رجایی، ۱۳۸۶).

از این میان، پژوهش حاضر با دیدگاه اخیر هم‌نظر می‌باشد.

به‌طور کلی از دیدگاه پژوهش حاضر، هویت ملی ایران دارای سه رُکن می‌باشد:

۱) رُکن اول مربوط به ایران باستان است که آن را بُعد ایرانی هویت ملی می‌نامند. این لایه، مشحون است از اسطوره‌ها، افسانه‌ها، ادیان و تابوها که به‌رغم گستره تاریخی دوازده‌قرنی آن یادآور استمرار و تداوم بی‌نظیری در تاریخ ایران است. در دوره ایران باستان، بن‌مایه هویت ایرانی با مشخص شدن فرهنگ و آداب و رسوم مشخص و تمایز و قرار گرفتن ایران در برابر سایر کشورها و اقوام با آیین زرتشت، اندیشه حکمران عادل (دادگر) تشخیص یافت.

۲) رُکن دوم مربوط به اسلام می‌باشد که به مدت چهارده قرن به هویت ملی ایرانیان و نوع نگرش آن‌ها به جهان و رفتار و ساختار اجتماعی و سیاسی آن‌ها جهت داد. به‌عبارتی در چهارده قرن اخیر بخش مهمی از عناصر هویت‌ساز ایرانیان از اسلام تغذیه شده است.

۳) رُکن سوم نیز مدرنیته می‌باشد که از اوایل دوره قاجار و در نتیجه‌ی آشنایی ایرانیان با آن، بر اندیشه‌های سنتی تعلق به ایران و هویت ایرانی تاثیر گذاشته و جلوه تازه‌ای به این هویت بخشید.

در مجموع هویت ملی ایران از ارکان مذکور به تناسب اهمیت در دوره‌های مختلف بهره‌مند شده و پرورش یافته است. بنابراین در مطالعه‌ی هویت ملی ایران نه می‌توان ده‌ها قرن تمدن ایران باستان را نادیده گرفت، نه می‌توان چهارده قرن اثرگذاری دین اسلام را منکر شد و نه می‌توان به تاثیرات مدرنیته بر جامعه ایرانی در طی یکی- دو قرن اخیر بی‌توجه بود.

۵. فرایند مواجهه‌ی ایرانیان با مدرنیته و تاثیر آن بر هویت ملی ایران

روابط پیوسته‌ی میان ایران و غرب از اوایل دوره قاجار و با پایان جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد (بهنام، ۱۳۸۶، ص ۲۰ و ۱۴). در واقع مدرنیته زمانی به سراغ ایران آمد که این کشور در وضعیت ضعف تمدنی و فرهنگی به سر می‌برد (گودرزی، ۱۳۸۶، ص ۲۰). به عبارتی گسترش فرهنگ مغرب‌زمین در میان ایرانیان نیز نتیجه‌ی ضعف و رخوت ایرانی‌ها و قوت غربی‌ها بود (الهی‌منش، ۱۳۸۶، ص ۷۹). به‌طور کلی ریشه تمام بحران‌های هویتی‌ای که ایرانیان در طی یکی- دو قرن اخیر با آن‌ها دست‌به‌گریبان شده و در حال حاضر نیز می‌باشند را می‌توان در مواجهه‌ی منفعلانه و از سر اضطرار با مدرنیته جست (گودرزی، ۱۳۸۶).

جنگ‌های ایران و روس که در اوایل دوره قاجار صورت گرفت و به شکست کامل ایران انجامید، عقب‌ماندگی‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایرانیان را بر آن‌ها آشکار ساخت. عواقب این شکست، آثار روانی ژرفی در ذهن ایرانیان برجای گذاشت و باعث شد آنان حالت دوگانه‌ای نسبت به غرب پیدا کنند. از یک‌سو دشمنی که به آن‌ها حمله کرد و خواری سختی بر آن‌ها تحمیل کرده و از سوی دیگر طرفی که دارای وسایل و ابزارهای رشک‌برانگیز است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۱۶-۱۱۷).

اولین حرکت اصلاح‌طلبانه در عصر قاجار جهت خروج از عقب‌ماندگی، توسط نخبگانی از درون دستگاه حکومتی همچون عباس میرزا، امیرکبیر و... آغاز گردید. ضرورت دست یافتن به پیشرفت‌های علمی و فنی به‌منظور حفظ استقلال کشور و مقاومت در برابر بیگانگان باعث شد که باب مراد بین ایران سنتی و غرب متجدد برای دست‌یابی به نتایج خیره‌کننده‌ی تمدن غربی در عرصه‌های مختلف گشوده شود. اما پس از ناکامی این نخبگان در پیش‌برد اصلاحات، موجی گسترده، نیروهای اجتماعی‌ای چون روشنفکران، تجار و... را به‌منظور رهایی از استبداد و مشکلات فراگرفت (رهبری، ۱۳۸۷، ص ۹۱-۹۲ و ۱۲۹؛ غنی‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۱۲).

در تاریخ جدید ایران، به دوره زمانی مابین آغاز آشنایی جامعه ایرانی با غرب مدرن و وقوع انقلاب مشروطه، عصر بیداری گفته می‌شود. در این دوره، رویارویی ایران با مدرنیته‌ی اروپایی در مقیاسی وسیع‌تر از قبل شکل گرفت و نتیجه‌ی آن رواج و آشنایی متفکران ایرانی با اندیشه‌های مدرن غربی بود. این افراد سعی کردند اندیشه‌های مدرن را با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران به‌کار برند (میرسپاسی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲-۱۱۳). اندیشه‌های جدید در این دوران به

دو دسته تقسیم می‌شدند: یکی، اندیشه صرفاً غربی و دیگری، بازنگری و بازسازی اندیشه‌های قدیمی ایرانی-اسلامی برپایه‌ی معیارهای غربی (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹). البته در کنار این، واکنش در برابر غرب به گونه‌ای دیگر نیز ظاهر شد و آن، فکر تجدید حیات اسلام بود (بهنام، ۱۳۸۶، ص ۹۳).

به‌طور کلی افزایش ارتباط ایران با جهان خارج به ویژه غرب در عصر قاجار، تاثیر مهمی در آشنایی ایرانیان با مدرنیته و مؤلفه‌های اساسی آن از قبیل قانون، نظام مشروطه، آزادی، فردگرایی و... داشته و این موضوع در رواج و گسترش مبانی جدید در کشور نقش مهمی داشته است (ادیب‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۰۲). تجددطلبان این دوره، فلاکت و عقب‌ماندگی ایران را عمدتاً ناشی از استبداد دانسته و چاره‌ی کار را نیز دفع استبداد و برقراری حکومت قانون و بالا بردن سطح آگاهی مردم در نظر می‌گرفتند (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۳۰). این افراد به این نکته پی برده بودند که تا زمانی که نگاه ایرانی به جهان از گشودن درها به روی تمدن مدرن و ورود به جریان مدرنیته امتناع کند، برای احیای دوباره‌ی هویت ملی هیچ تلاش جدی‌ای نمی‌توان کرد. به‌دنبال آن، گفت‌وگویی مفید، اما منقطع بین روشنفکران ایرانی و تمدن غربی درگرفت که به شکوفایی تفکر جدید و خلق آثار فرهنگی و هنری با گرایش مدرن در ایران انجامید (تاجیک، ۱۳۸۴، ص ۱۶۶).

جنبش اصلاحی ایران، ابزار گسترش اندیشه‌های جدید ملت و وطن ملی محسوب می‌شد. اصلاح‌گرانی چون عباس میرزا، قائم‌مقام و امیرکبیر در آرزوی مدرنیته کردن ادارات و نهادهای فرسوده دولت و اقتباس تکنولوژی و ساختار سیاسی مدرن برای توسعه توان‌مندی ایران برای مقاومت در برابر تهاجمات غربی بودند (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۲۰۰). اندیشه‌های ناسیونالیسم و ترقی بعدها از سوی نخبگان، سیاست‌مداران و روشن‌فکرانی چون میرزا حسین سپهسالار، میرزا ملکم‌خان، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و... گسترش پیدا کرد. آنان از شکل‌گیری نهادهای سیاسی مدرن و اندیشه مدرن ناسیونالیسم مردمی به‌منزله پیش‌نیاز ترقی حمایت کردند. به‌طور کلی هنگامی که جامعه پیشامدرن ایرانی با عنصر مدرن ناسیونالیسم روبه‌رو شد، براساس علایق موجود ملی و سرزمینی، خاطرات تاریخی و برپایه‌ی رویدادهای تاریخی خود، در پی آفرینش یک هویت ملی ایرانی مدرن برآمد. این روشنفکران، به‌منظور گذر از موقعیت فلاکت‌بار آن زمان، به جست‌وجوی روحیه و شکوه ملی ایران برخاسته و با نگاهی رمانتیک به دوران طلایی پیش از اسلام می‌نگریستند. در این زمان این باور پیدا شد که تاریخ ایران از دوره بسیار کهن تا دوره آنان دارای

تداوم بوده است. آنان آرمان‌های اصلی استقلال، وحدت، پیشرفت و رونق ملت ایران را از راه فداکاری میهن‌پرستانه تحقق‌پذیر می‌دانستند. موضوع رایج این آثار، نفرت از فتح ایران به دست اعراب و مقایسه اوضاع تاسف‌بار کشور با گذشته باشکوه پیش از اسلام از یک‌سو و سنجیدن آن با ملت‌های توسعه‌یافته‌ی غرب از سوی دیگر است. نشر دیدگاه‌های جدید کمک بسیار مهمی به بن‌مایه‌ی فکری و جهت‌گیری ایدئولوژیک انقلاب مشروطه نمود (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۱۹۶-۲۰۴؛ شیرازی، ۱۳۹۵).

نکته دیگر اینکه، پیدایش آموزش مدرن و مطبوعات و نیز چاپ کتاب‌های روشنفکران ایرانی و ترجمه کتاب‌های اندیشمندان اروپایی نیز کمک بسیار مهمی به گسترش اندیشه‌های سیاسی مدرن ملت و ناسیونالیسم در دوره قاجار کرده بود (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۲۰۲). اندیشه‌های جدید زمینه‌ساز فکری جنبش و انقلاب مشروطه شد. به عبارتی «جنبش مشروطه طلبی نمود سیاسی- اجتماعی ورود اندیشه مدرن به ایران می‌باشد» (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۶۶). این انقلاب را می‌توان تحقق آرمان‌های قانون‌خواهی روشنفکران و علمای مشروطه‌خواه دانست. اندیشه‌های جدید در این مقطع به‌طور کلی بنیان مشروعیت نظم سیاسی و اجتماعی زمانه را زیر سؤال بردند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲).

جنبش مشروطه بازتاب نخستین کوشش فراگیر ایرانی برای تطبیق ایده اروپایی مدرنیته با شرایط [سیاسی-] اجتماعی ایران است و بر آن بود تا فرهنگ سیاسی ایران را بر مبنای سنت لیبرالی مدرن بازسازی کند. برای تحقق این امر نیز لازم بود که رهبران مشروطه، فرهنگ ایرانی را با مدرنیته ترکیب کرده و در جهت دموکراتیک کردن نهادها و روندهای سیاسی در کشور تلاش کنند (میرسپاسی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱ و ۱۱۳). تاسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی مشروطه، طرح تازه‌ای برای ایجاد نهادهای سیاسی، اداری و حقوقی جدید در کشور ریخت (ادیب‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۸۱). مشروطه‌طلبان، خواهان دولتی بودند که بتواند نظم، امنیت، برابری، عدالت، بوروکراسی، آموزش مدرن و... را از طریق اختیاراتی که قانون اساسی در اختیار آن قرار می‌دهد، برقرار سازد، نه دولتی که بر تصمیمات یک شخص (پادشاه) بنا شده است (رهبری، ۱۳۸۷، ص ۳۸۰).

اگر در دهه‌های اول آشنایی ایرانیان با مدرنیته ابعاد تکنولوژیکی آن هم‌چون سلاح‌های جنگی پیشرفته، ماشین دودی فرنگی، دوربین عکاسی و... برای آنان بیشتر جلوه‌گری می‌کرد، در سال‌های

منتهی به انقلاب مشروطه، ابعادی دیگر از مدرنیته یعنی قانون، آزادی‌های مدنی، دموکراسی، پارلمان، مطبوعات، و... ذهن گروه‌هایی از جامعه ایران به‌ویژه نخبگان و روشنفکران را به خود مشغول کرد که تا دهه‌های پس از آن نیز استمرار یافت (گودرزی، ۱۳۸۶، ص ۲۳-۲۴). انقلاب مشروطه را می‌توان آغاز گسست واقعی میان سنت و مدرنیته و ستیز و رویارویی مستقیم نیروهای وابسته به این دو جریان دانست (رهبری، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹). این تعارض بین سنت و مدرنیته تا به امروز نیز ادامه دارد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰).

اندیشه‌های روشنفکری جنبش مشروطه دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: ایجاد یک دولت-ملت مدرن [و مقید به قانون اساسی] به‌منظور توسعه منابع کشور و حفظ استقلال آن در برابر قدرت‌های خارجی و تشکیل یک ملت با تبدیل مردم از رعایا به شهروندان از طریق مشارکت بیشتر در زندگی سیاسی. بر مبنای این اصول بود که انقلاب مشروطیت به یک جنبش میهن‌پرستانه و ناسیونالیستی تبدیل شد (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۲۰۵) که به‌طور کلی گسترش هویت ملی ایران را مدنظر داشته است (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۵-۱۴۶).

مشروطیت، محل تلاقی عناصر هویت ملی ایران با بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های مدرن شد (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۱۰۵). ایرانیان در جنبش مشروطه در کنار تکیه و تاکید بر آیین و فرهنگ قدیمی خود، با مفاهیم مدرن و اروپایی ملت و ملیت آشنا شده و از حیات ملت در برابر استبداد دفاع می‌کردند. مدرنیته و مشروطیت، پیام‌آورنده‌ی ایده‌های جدید اروپایی چون: ناسیونالیسم، حکومت ملت‌پایه، دموکراسی، عقلانیت، انسان‌مداری، آزادی‌های مدنی و... بوده‌اند. این دگرگونی بزرگ، در شکل‌گیری هویت ترکیبی جدید در نزد ایرانیان تاثیر اساسی داشته است.

در این دوره عنصر دین تحت تاثیر فرایند مشروطه‌خواهی مورد کم‌توجهی قرار گرفت و بدین ترتیب روشنفکران مشروطه‌خواه در جست‌وجوی مفاهیم جدید سیاسی به تفسیر همان مفهوم قدیمی هویت ایرانی دست زده و کوشیدند تا با استفاده از مفاهیم ملهم از اندیشه سیاسی غرب از قبیل «شهروندان آزاد ایرانی» و «حق حاکمیت ملت»، تحولی اساسی در هویت جمعی ایرانیان پدید آورند (الهی‌منش، ۱۳۸۶، ص ۷۹-۸۰).

به‌طور کلی در نتیجه‌ی آشنایی ایران با مبانی مدرنیته و دنیای غرب، تغییرات اساسی در نگرش بسیاری از ایرانیان نسبت به سیاست، حکومت، نحوه‌ی اداره‌ی کشور و رابطه دولت و جامعه ایجاد شد، به‌طوری که فرهنگ سیاسی ایران از حالت محدود سنتی و ارباب-رعیتی به درآمده و

مطالبات جدیدی چون: محدود شدن قدرت مطلق شاه، ایجاد مجلس نمایندگان، عدالت‌خانه یا دادگستری و برقراری هیئت دولت به سبک مدرن، به‌منظور رفع نابسامانی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها مطرح شد. می‌توان این‌گونه عنوان کرد که در نتیجه‌ی آشنایی جامعه ایران با مدرنیته و افکار مدرن در دوره قاجار، اندیشه آزادی‌خواهی به‌عنوان یکی از شاخصه‌های مدرنیته، به جزئی از مولفه‌های هویت ملی ایرانیان مبدل شد. نکته اساسی این است که ورود اندیشه آزادی‌خواهی به ایران، خود تالی نیاز داخلی در کشور، مبنی بر رهایی از استبداد سیاسی بوده است. این اندیشه نقش مهمی در شکل‌گیری ارزش‌های سیاسی-اجتماعی مشترک در نزد مشروطه‌خواهان داشت. از نظر مشروطه‌خواهان، مشروطیت و قانون‌ضامنی برای تامین آزادی ایرانیان به حساب می‌آمدند. این بینش در سالیان پس از عصر مشروطه به عنصری مهم و تاثیرگذار در رابطه میان مردم و حکومت تبدیل شد.

در اینجا باید به این نکته نیز توجه داشت که انسان ایرانی در این فرایند از «خود» سنتی خود فاصله گرفت، اما نتوانست از گذشته هویتی و تاریخی خود رها شده و در فضایی از اساس متفاوت، به تعریف هویت خود پردازد (تاجیک، ۱۳۸۴، ص ۱۵۶). به‌طور کلی جامعه ایرانی با برخورداری از میراث بیداری دیرپا و آگاهی فرهنگی نسبت به هویت خود، به عصر ملت‌سازی قرن نوزدهم پای گذاشت. اندیشه‌های جدید غربی با انطباق و بازسازی مفهوم از پیش موجود هویت ایرانی، اهمیت تازه‌ای کسب کرده و ذخایر غنی هویت ایرانی را تقویت نمودند (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۱۹۵-۱۹۶).

پیدایش ده‌ها روزنامه و نشریه در جریان انقلاب مشروطه، به گسترش اندیشه‌های ملیت، حاکمیت ملی و رواج مفهوم ملی کمک کرد. همچنین در این دوره نسل جدیدی از نخبگان اندیشمندی چون ملک‌المتکلمین، عبدالرحیم طالبوف تبریزی و... در صحنه پیدا شدند که خواستار ترقی ایران و رهایی ملت از فلاکت و استبداد بودند. ضمن این‌که سرخوردگی ناسیونالیست‌ها از توافق روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، به رستاخیر ناسیونالیسم رومانتیک ضدامپریالیستی و اندیشه‌های سوسیالیسم در کشور انجامید. در این دوره همچنین شاهد واکنشی ناسیونالیستی از سوی نشریاتی چون کاوه، ایرانشهر و... نسبت به فساد سیاسی در کشور و پیدایش ادبیات انقلابی و نمایش‌نامه‌ها و داستان‌های تاریخی پیرامون گذشته باشکوه ایران نیز هستیم (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۲۰۵-۲۰۸؛ شیرازی، ۱۳۹۵).

آن‌گونه که وقایع تاریخی پس از انقلاب مشروطه نشان می‌دهد، قانون‌خواهی در ایران منتهی به یک حکومت پایدار، منظم و منسجم نشد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۱۶). تجددطلبان چون توجهی به این مساله نکردند که قانون‌خواهی در خود غرب چگونه به‌وجود آمد و چرا و چگونه ارزش‌های سنتی به مدرن متحول شدند، دچار این خوش‌خیالی شدند که به صرف مزایای نظام غربی، ارزش‌های جدید به راحتی در سیستم فکری و ارزشی جامعه ایران پذیرفته و جذب خواهند شد. این‌رو مشروطه در ایران نه به لحاظ فکری و نه به لحاظ عملی نتوانست ریشه بدواند (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۵۳). بر این اساس از آن‌جا که تجربه دموکراتیک عصر مشروطه با شکست روبه‌رو شد، راه برای آزمون اقتدارگرایانه باز شد. روی کار آمدن رضاشاه را باید به‌معنای ورود به مدرنیته از بالا و با زور تلقی کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲؛ همچنین ر.ک: اتابکی، ۱۳۸۵). در هر حال، گرچه انقلاب مشروطه در ایران دستاوردهایی داشته است، اما با ناکامی کلی آن، به تضادهای اساسی در جامعه ایران در رابطه با نحوه رویارویی با مدرنیته و شناخت آن منجر شد. مسئله‌ای که تا به امروز نیز یکی از چالش‌های اساسی در کشور می‌باشد (رهبری، ۱۳۸۷، ص ۴۰۱).

به‌طور کلی زمانی که کشور در سال‌های پس از انقلاب مشروطه درگیر هرج‌ومرج و نابه‌سامانی بود، بسیاری از ایرانیان به ضرورت روی کار آمدن دولتی مقتدر به منظور مقابله با هرج‌ومرج و ناامنی و پیش‌برد امور در کشور پی بردند و از آن استقبال کردند (رهبری، ۱۳۸۷، ص ۳۸۱-۳۸۲). با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هرج‌ومرج سیاسی به تدریج پایان گرفت و قدرت سیاسی به حکومت مرکزی بازگردانده شد، اما این اتفاق به‌بهای کنار نهادن روزافزون دستاوردهای قانون اساسی و حکومت قانون تحقق یافت. از فردای به‌قدرت رسیدن رضاشاه، از قانون اساسی مشروطه به‌جز ظاهر آن حفظ نشد و در عمل و محتوی همان استبداد سنتی با ظاهر تجددخواهانه قدرت سیاسی خود را تثبیت نمود (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۱۶ و ۳۷-۳۸).

در عصر پهلوی اول، مسئله هویت ملی به‌مثابه یک پروژه سیاسی مورد توجه شاه و دولت مردانش قرار گرفت. حکومت رضاشاه، برای ایجاد هویت ملی جدید به ارائه ایدئولوژی همگونی پرداخت تا جایگزین علائق دینی و قومی گردد. عناصر و ابزار موردنیاز برای ایجاد این اتحاد نیز تاریخ و فرهنگ ملی ایران باستان بود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۱۱۷؛ زهیری، ۱۳۸۹، ص ۱۰۵-۱۰۶). این حکومت با تمرکزگرایی شدید و کاهش حوزه نفوذ و اختیارات خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی و ایجاد تقابل بین لایه‌های ایرانی و اسلامی هویت ملی و تلاش در

جهت به حاشیه راندن گفتمان دینی، درصدد برآمد تا بعد اسلامی هویت ملی را به محاق برده و آن را از بافت هویتی جامعه ایران محو سازد تا وحدت ملی را از طریق سیاست یکسان سازی تقویت و تحکیم نماید (قاسمی و ابراهیم آبادی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۹؛ شیرازی، ۱۳۹۵، ص ۶۷۲-۶۹۴).

رضاشاه عنصر اسلام را به عنوان یکی از ابعاد هویت ملی ایران، نادیده می‌گرفت و با غیرمذهبی ساختن نظام آموزش، فرهنگ و قوانین کشور، مسئولیت تمامی بدبختی‌ها و عقب ماندگی‌های تاریخی ایران را ورود اسلام به کشور معرفی می‌کرد.

به طور کلی اندیشه‌های ناسیونالیسم مردمی و لیبرال که تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه روبه شکوفایی گذاشته بودند، در دوره وی به شکل ناسیونالیسم رسمی مورد حمایت دولت درآمدند (اشرف، ۱۳۹۵، ص ۱۹۷). در این دوره، مبنای بسیاری از اقدامات، اصلاحات و نوسازی فرهنگی بر محور ناسیونالیسم باستان‌گرا قرار گرفته بود (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲). باستان‌گرایی به مفهوم توجه به نمادهای مادی (آثار تاریخی) و معنوی (باورها) دوران باستان است که یادگاری از گذشته‌های شکوه‌مند سرزمین ایران را به نمایش می‌گذارد. «باستان‌گرایی پهلوی، در پی آن بود تا با نگره‌داری و بازسازی سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی ایران، سامان جدیدی در اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازتولید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوینی برپایه‌ی سنت‌های کهن بنا کند» (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲؛ شیرازی، ۱۳۹۵، ص ۶۷۲-۶۹۸).

رضاشاه در کنار تاکید بر تاریخ ایران باستان، به «ظواهر» تمدن غرب یا مدرنیته و نه «باطن» آن نیز دل‌بستگی زیادی داشت و درصدد ترویج و گسترش آن‌ها در کشور بود. به همین خاطر در این دوره شاهد ورود فن‌آوری و موسسات تمدنی و سبک زندگی غرب به ایران هستیم (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۹۰-۱۹۱).

محمدرضاشاه نیز در دوران سلطنتش، الگوی راهبردی خود در زمینه هویت ملی را بر مبنای سیاست‌های پدرش رضاشاه استوار کرده بود. در این دوره کوشش فراوانی صورت گرفت تا هویت ملی ایران آمیزه‌ای از گذشته‌ی پادشاهی ایرانی و نوعی شبه‌مدرنیسم مبتنی بر ارزش‌های غربی باشد (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶ و ۱۳۸-۱۳۹). نکته اساسی آن است که محمدرضاشاه نیز عنصر اسلام را به عنوان یکی از ابعاد هویت ملی ایران، نادیده می‌گرفت.

به طور کلی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ جامعه ایرانی در معرض یک برنامه نوسازی آمرانه و دولتی متکی به درآمدهای سرشار نفتی [و حمایت‌های آمریکا] قرار می‌گیرد که در نتیجه‌ی آن،

روابط اقتصادی، نهادهای اجتماعی و قالب‌های فرهنگی کشور از آن متاثر می‌شود. نکته مهم درباره برنامه‌های نوسازی محمدرضاشاه این است که این برنامه‌ها همانند دوره رضاشاه، شامل تحول و نوسازی در ساختار سیاسی نمی‌شود و در نتیجه از مدرنیته‌ی فرهنگی و سیاسی خبری نبوده است، بلکه برعکس به واسطه‌ی فرایندهای نوسازی، دولت استبدادی از اقتداری ساختاری‌تر و قوی‌تری برخوردار شده بود (بهنام، ۱۳۸۶، ص ۶۵؛ میرسپاسی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۷-۱۳۸). بنابراین، نمی‌توان انتقال مؤسسات تمدنی به ایران در دوره پهلوی دوم را مترادف با مدرنیته تلقی کرد (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۶۷) و آن‌چه در ارتباط با مدرنیته در دوره مذکور صورت پذیرفت، تنها توجه به وجه ظاهری و ابزاری مدرنیته بوده است.

درست است که مشروطیت در رسالت خود در مواردی از جمله ایجاد و تثبیت حکومت قانونی و دموکراتیک شکست خورد، اما در برخی موارد نیز پیروز شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۷، ص ۲۵۰). به طوری که در جانداختن برخی از مولفه‌های مدرنیته از جمله معنا و فواید حکومت قانون و دموکراسی، عدالت، احترام به حقوق و آزادی‌های انسانی و مدنی و... در میان گروه‌هایی از جامعه موفق بوده است. در واقع در دوره پهلوی نیز به مانند دوره قاجار و البته با شدت بیشتری، در نتیجه‌ی تاثیرپذیری جامعه ایران از مدرنیته و ارتباطات گسترده‌تر با جوامع غربی، شاهد رشد و افزایش مطالبه‌گری مدنی مردم به‌ویژه اعضای طبقه متوسط از رژیم هستیم، اما این مطالبات از سوی محمدرضاشاه بدون پاسخ گذاشته می‌شد که این عمل در نهایت به بی‌اعتمادی مردم نسبت به شاه و رژیمش انجامید.

به‌طور کلی سیاست‌های هویتی حکومت محمدرضاشاه در کنار سرکوب‌گری‌ها، ناکارآمدی‌ها و نیز وابستگی آن به غرب به‌ویژه آمریکا، موجبات فروپاشی آن در سال ۱۳۵۷ و گسترش گفتمان اسلام سیاسی و شیعی در کشور را فراهم نمود. اسلام‌گرایان توانستند ذهن ایرانیان را متوجه این ادعا کنند که گفتمان انقلابی آن‌ها تنها پاسخ مطلوب به وضعیت پیچیده کشور از جمله بحران هویت ملی می‌باشند.

پس از فروپاشی رژیم محمدرضاشاه، در عمل اسلام‌گرایان و نیروهای وفادار، قدرت سیاسی را در اختیار گرفته و نظام سیاسی اسلامی مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه بر کشور حاکم شد (رجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳). با استقرار دولت جمهوری اسلامی در ایران، فصل جدیدی از مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی - هویتی و... در کشور آغاز شد. در این دوره شاهد استقرار نظم هویتی جدیدی

مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و شیعی هستیم. این ارزش‌ها بنیان‌گفتمان هویتی هستند که در واکنش به فرایند تضعیف بُعد اسلامی هویت ملی در عصر پهلوی پدیدار شده و هدفش آن بود تا مبانی همبستگی ملی در کشور را با ارائه تعریفی اسلامی-شیعی از هویت ملی ایران بنا نماید. دولت جمهوری اسلامی، نظام شاهنشاهی و مدرنیته را دگر هویتی خود تعریف نمود و با تقویت و بازگشت به هویت اسلامی، در پی ایجاد تحول در ساختار هویت ملی ایران برآمد (بشیریه، ۱۳۸۳ الف، ص ۸۰۱؛ تاجیک، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ سیدامامی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۸-۱۸۹). البته بیان این مطالب به معنای نفی کامل بُعد ایرانیّت از سوی جمهوری اسلامی نیست، بلکه حاکی از اهمیت و اولویت مؤلفه‌ی اسلامیّت از سوی این نظام سیاسی است. در این دوره، مدرنیته به‌عنوان پدیده‌ای تحمیلی و وارداتی قلمداد شده که می‌بایست آن را از ریشه برانداخت (ازغندی، ۱۳۸۶، ص ۳۱؛ دهقانی، ۱۳۸۶، ص ۷۶-۷۷) و به جای آن، نظام فکری و فرهنگی ملهم از ارزش‌های اسلامی و شیعی را در کشور حاکم کرد (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۹).

اما با تمامی این‌ها، می‌توان گفت جریان مدرنیته علی‌رغم نداشتن ریشه‌ای پرقدمت در جامعه‌ی ایران طی یک قرن اخیر به جریانی نیرومند و تاثیرگذار در عرصه‌های مختلف این جامعه مبدل شده و بی‌مها با به‌سرعت بر فرهنگ بومی غلبه پیدا کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۲۰۰). آشنایی با مفاهیمی چون دموکراسی، لیبرالیسم، حقوق شهروندی، آزادی بیان و اندیشه، برابری، قانون‌گرایی و... که برگرفته از تمدن مدرن غرب می‌باشند، تاثیر انکارناپذیری بر هویت انسان و جامعه ایرانی داشته است. علاوه‌بر این آنچه امروزه از نظام آموزشی جدید، شیوه شهرسازی و معماری، نظام بوروکراتیک، نحوه‌ی اداره کشور، وضع قانون، نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، نظام انتخاباتی، سبک زندگی نوین و... در اختیار ایرانیان است، از مظاهر اصلی مدرنیته و جوامع غربی به‌شمار می‌روند.

نکته‌ی مهمی که می‌بایست در این جا به آن اشاره داشت این است که، امروزه در نتیجه‌ی گسترش پدیده جهانی شدن، تاثیرگذاری و جایگاه مدرنیته در هویت ملی ایرانیان، پررنگ‌تر و عمیق‌تر از گذشته شده است.

علت این است که جهانی شدن، آن‌گونه که اندیشمندان^۱ چون آنتونی گیدنز^۱ (۱۳۷۸) و

1. Anthony Giddens

مالکوم واترز^۱ (۱۳۷۹) بیان می‌کنند، در واقع امتداد مدرنیته و جهان‌گیر شدن شاخصه‌های آن می‌باشد. بر این اساس تأثیرپذیری جامعه ایرانی از جهانی شدن و ابزارهای آن به‌ویژه رسانه‌های نوین ارتباطی را می‌توان امتداد تأثیرپذیری این جامعه از مدرنیته دانست. این مسئله به‌طور کلی موجب بروز تحولاتی اساسی در نگرش‌های هویتی ایرانیان شده است. نتایج مطالعات و شواهد نشان می‌دهند که در حال حاضر بسیاری از ایرانیان در زندگی روزمره‌شان تحت تأثیر جهانی شدن قرار دارند، به طوری که در نتیجه‌ی این تأثیرپذیری، دل‌بستگی آن‌ها نسبت به مبانی قدیمی‌ترِ هویت ملی ایران یعنی ایرانیت و اسلامیت کاهش یافته و یا در حال کاهش یافتن است و در مقابل، بر گرایش آنان نسبت به بُعد مدرنِ هویت ملی افزوده شده یا می‌شود (ر.ک: آزاد ارمکی، ۱۳۹۰؛ بابایی‌فرد، ۱۳۹۲؛ ربیعی، ۱۳۸۷؛ میرمحمدی، ۱۳۹۴). پیامد این موضوع به‌طور کلی پرتنگ‌تر شدن جایگاه مدرنیته در هویت ملی ایران خواهد بود. این مسئله اتخاذ رویکرد و سیاست واقع‌بینانه، غیرگزینشی و متوازن نسبت به هویت ملی ایران و ارکان آن را از سوی دولت جمهوری اسلامی ضروری ساخته است.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به بررسی جایگاه و تأثیر مدرنیته در هویت ملی ایران اختصاص داشت. مدرنیته از اوایل دوره‌ی قاجار و در نتیجه‌ی آشنایی ایرانیان با این پدیده و برخی از مولفه‌های اصلی آن همچون دموکراسی، لیبرالیسم، قانون‌گرایی، عقلانیت و... بر اندیشه‌های سنتی تعلق به هویت ایرانی تأثیر گذاشته و در سیر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در عصر قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی ترکیب جدیدی به هویت ملی ایران بخشید و نمی‌توان وجود و نقش آن را در هویت مذکور نادیده گرفت. آنچه امروزه از نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، شیوه اداره کشور، نظام آموزشی جدید، سبک زندگی نوین و... در اختیار ایرانیان است از مظاهر اصلی مدرنیته به‌شمار می‌روند که نقشی اساسی در هویت و زندگی آنان دارند. پس از گذشت یکی - دو قرن از مواجهه‌ی ایرانیان با مدرنیته، آنان نتوانسته‌اند میان این عنصر با عناصر قدیمی‌ترِ هویت ملی‌شان یعنی ایرانیت و اسلامیت ارتباط و سازگاری برقرار کنند. به‌عبارتی هنوز نتوانسته‌اند به‌صورت متوازن هم ایرانی باشند، هم مسلمان و هم مدرن.

1. Malcolm Waters

در مورد این‌که چه مناسباتی میان هویت ملی ایران و دو بُعد قدیمی تر آن و مدرنیته برقرار است، اجماع نظری در میان ایرانیان وجود ندارد و بخشی از ناکامی جامعه ایران نیز به دلیل برداشت غیردقیقی است که از جایگاه مدرنیته در این هویت وجود دارد. اما علی‌رغم این، پژوهش حاضر، نفوذ و نقش مدرنیته را در هویت ملی ایران و نگرش‌های هویتی اعضای جامعه ایران طی تاریخ معاصر اساسی می‌داند. این مسئله با مراجعه به تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران در طی یکی - دو قرن اخیر قابل مشاهده است. از این منظر و بنا به دلایل و شواهد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در دوره معاصر می‌توان گفت که بین ارکان ایرانی و اسلامی هویت ملی ایران با رُکن مدرن آن در برخی جنبه‌ها نوعی وام‌گیری و تداخل وجود داشته و دارد، که این مسئله خود ناشی از اقتضانات جامعه متنوع ایران می‌باشد.

به‌طور کلی هرچند پژوهش حاضر مدرنیته را هم‌عرض دو بعد دیگر هویت ملی ایران ندانسته و آن دورا اصیل‌تر و بنیادی‌تر می‌داند، اما به هر حال این بُعد جدیدتر، نقش مهمی در نگرش هویتی ایرانیان و تعریف آنان از چه کسی بودن خود داشته است. هویت ملی ایران را نمی‌توان صرفاً ایرانی، اسلامی یا مدرن دانست، بلکه این هویت، ترکیبی از سه منبع فوق و ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای موجود در آن‌ها می‌باشد. بنابراین، هرگونه تلاش در راستای تقویت و حفظ هویت ملی ایران، نیازمند توجه هم‌زمان به این ابعاد است.

ما باید بتوانیم بین سنت و مدرنیته سازگاری منطقی ایجاد کنیم، باید از درون سنت وارد مدرنیته شویم. البته دلبستگی ما به فرهنگ سنتی گذشته، نه بدان معناست که همه درها و روزنه‌ها را بر روی خود ببندیم و بر پندار گذشته خویش، دور از رویدادهای تازه جهان به‌سر ببریم و نه‌چندان که از گذشته خویش غافل و دور بمانیم و خود را مجذوب و شیفته و فریفته. باید بپذیریم که مدرنیته به‌عنوان واقعیت وجود دارد. یکی از عوامل مؤثر بر چالش بین سنت و مدرنیته در ایران، فقدان گفت‌وگوی منطقی بین ابعاد سه‌گانه‌ی هویت ایرانی بوده است. در حدود ۱۵۰ سال اخیر مسئله اصلی که در کشور داشته‌ایم این بود که این سه لایه با یکدیگر گفت‌وگوی متعادل نداشته‌اند و همواره یک لایه بر دو لایه‌ی دیگر غالب بوده است. از این‌رو لازم است در این زمینه تعادل مطلوب را برقرار کنیم. در همین راستا نیازمند نگاه به سنت در پرتو مدرنیته و دنیای مدرن هستیم (بابایی فرد، ۱۳۹۲، ص ۲۰۶ و ۲۹۵-۲۹۶). در واقع تا زمانی که به هر سه رُکن هویت ملی ایران به‌طور هم‌زمان توجه نشود، نمی‌توانیم به انسجام ملی و توسعه همه‌جانبه دست پیدا کنیم.

عناصر و اجزای دو منبع سنتی هویت ملی یعنی ایرانیت و اسلامیت در صد سال گذشته مورد بهره‌برداری کامل قرار گرفته‌اند. این منابع اگرچه همچنان می‌توانند به‌عنوان عامل بقای کشور عمل کنند، اما توانایی نظام سیاسی و سازوکارهای آن‌ها برای استخراج عناصر جدید از این منابع به‌ویژه اسلامیت باید مورد بازاندیشی قرار گیرد (قهرمانپور، ۱۳۸۵، ص ۵۹). با توجه به این، دولت جمهوری اسلامی ایران به منظور جلوگیری از بروز بحران هویت و تضعیف هویت ملی در کشور، می‌بایست در سیاست‌گذاری‌های هویتی خویش به‌نحو منطقی و واقع‌بینانه‌ای با مدرنیته برخورد کرده و آن را مورد توجه قرار دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۰). **فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن**. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۲. اتابکی، تورج (۱۳۸۵). **تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه**. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۲). **هویت ایرانی در گستره تاریخ**. *مطالعات ملی*، شماره ۱۵، ص ۹-۴۵.
۴. احمدی، حمید (۱۳۸۳). **دین و ملیت در ایران: همیاری یا کشمکش؟**. در: حمید احمدی. ایران، هویت، ملیت، قومیت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۵. احمدی، حمید (۱۳۸۴). **دین و ملیت در هویت ایرانی**. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۷، ص ۲۷-۳۶.
۶. احمدی، حمید (۱۳۹۰). **بنیادهای هویت ملی ایرانی: چارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور**. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۷. ادیب‌زاده، حمید (۱۳۸۹). **مدرنیته زایا و تفکر عقیم**. تهران: انتشارات ققنوس.
۸. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶). **مدرنیته در آرای سیاسی برخی از اندیشمندان ایرانی**. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۹، ص ۱۱-۴۶.
۹. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**. تهران: نشر قومس.
۱۰. اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳). **ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ**. ترجمه منصور انصاری. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۱۱. اشرف، احمد (۱۳۹۵). **هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی**. ترجمه و تدوین حمید احمدی. تهران: نشر نی.
۱۲. الهی‌مش، محمدحسن (۱۳۸۶). **بررسی نگرش سیاسی نخبگان ایرانی: لایه‌های تمدنی و هویت ملی در ایران**. *راهبرد*، شماره ۴۵، ص ۷۳-۹۰.
۱۳. بابایی‌فرد، اسدالله (۱۳۹۲). **بحران هویت در جامعه معاصر ایران**. تهران: چاپخش.
۱۴. باریبه، موریس (۱۳۸۶). **مدرنیته سیاسی**. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران: انتشارات آگه.
۱۵. بشیری، حسین (۱۳۸۳ الف). **عقل در سیاست**. تهران: نگاه معاصر.
۱۶. بشیری، حسین (۱۳۸۳ ب). **توسعه سیاسی و بحران هویت ملی**. در: داود میرمحمدی. *گفتارهایی در هویت ملی ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی، ص ۲۷۹-۲۹۸.
۱۷. بهنام، جمشید (۱۳۸۶). **ایرانیان و اندیشه تجدد**. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
۱۸. بیگدلو، رضا (۱۳۹۳). **ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران**. *مطالعات ملی*، شماره ۵۸، ص ۹۵-۱۲۶.
۱۹. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴). **روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان**. تهران: فرهنگ گفتمان.
۲۰. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹). **تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه**. *مطالعات ملی*، شماره ۵، ص ۱۹۳-۲۲۸.
۲۱. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۳). **جغرافیای سیاسی ایران**. تهران: سمت.
۲۲. خدایی، ابراهیم؛ مبارکی، محمد (۱۳۸۷). **سرمایه اجتماعی و هویت**. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۱۶، ص ۱۱۹-۱۵۱.
۲۳. دهقانی، سید جلال (۱۳۸۶). **گفتمان اصول‌گرایی عدالت در سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد**. *دانش سیاسی*، شماره ۵، ص ۶۷-۹۸.
۲۴. ربیعی، علی (۱۳۸۷). **رسانه‌های نوین و بحران هویت**. *مطالعات ملی*، شماره ۳۶، ص ۱۴۹-۱۷۶.
۲۵. رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳). **معرکه جهان‌بینی‌ها**. تهران: شرکت انتشارات احیای کتاب.

۲۶. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۶). **مشکله هویت ایرانیان امروز**. تهران: نشر نی.
۲۷. رهبری، مهدی (۱۳۸۷). **مشروطه ناکام**. تهران: انتشارات کویر.
۲۸. زهیری، علیرضا (۱۳۸۹). **جمهوری اسلامی ایران و مسئله هویت ملی**. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۹. سریع‌العلم، محمود (۱۳۸۴). **ایران و جهانی شدن**. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۳۰. سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱). **گونگونگی فرهنگی و ضرورت پاسداری از آن**. *مطالعات فرهنگ- ارتباطات*، شماره ۲۰، ص ۱۶۹-۱۹۱.
۳۱. شعبانی، رضا (۱۳۸۶). **ایرانیان و هویت ملی**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۲. شیرازی، اصغر (۱۳۹۵). **ایرانیّت، ملیّت، قومیت**. تهران: انتشارات جهان کتاب.
۳۳. صالحی امیری، سیدرضا؛ نویخت حقیقی، محمداقار؛ ذره‌پرست ملک‌زاده، طاهره (۱۳۹۳). **بررسی عوامل مؤثر بر ارتقای هویت ملی دانشجویان (مطالعه موردی: دانشجویان مدیریت امور فرهنگی دانشگاه جامع علمی-کاربردی رشت)**. *راهبرد اجتماعی فرهنگی*، شماره ۱۱، ص ۹۷-۱۱۶.
۳۴. غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۶). **تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر**. تهران: نشر مرکز.
۳۵. قاسمی، علی‌اصغر؛ ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰). **نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران**. *راهبرد*، شماره ۵۹، ص ۱۰۷-۱۳۸.
۳۶. قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۵). **نقش نهادهای مدنی در فرایند تکوین هویت ملی در ایران**. در: *داود غرایق زندگی*. نهادهای مدنی و هویت در ایران. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۳۷. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹). **ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی**. تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
۳۸. گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶). **تجدد ناتمام روشنفکران ایران**. تهران: نشر اختران.
۳۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). **تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید**. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
۴۰. لقمان‌نیا، مهدی؛ خامسان، احمد (۱۳۸۹). **جایگاه هویت ملی در نظام آموزش و پرورش ایران**. *تحقیقات فرهنگی*، دوره سوم، شماره ۲، ص ۱۴۷-۱۷۱.
۴۱. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷). **دموکراسی و هویت ایرانی**. تهران: انتشارات کویر.
۴۲. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳). **هویت ایرانی و زبان فارسی**. تهران: باغ آدینه.
۴۳. میرسپاسی، علی (۱۳۸۵). **تاملی در مدرنیته ایرانی**. ترجمه جلال توکلیان. تهران: طرح نو.
۴۴. میرمحمدی، داود (۱۳۹۴). **فضای مجازی و تحولات هویتی در ایران**. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۴۵. نجفی، موسی (۱۳۸۷). **تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان (کرسی نظریه‌پردازی)**. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی: هیات حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره.
۴۶. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱). **تاثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴۷. واترز، مالکوم (۱۳۷۹). **جهانی‌شدن**. ترجمه اسماعیل مردانی گیوی. تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
48. Connolly, W. (1988). **Political theory and Modernity**. Oxford: Blackwell.
49. Smith, A. (2000). **The Nation in History; Historiographical Debates about Ethnicity and Nationalism**. Hanover: University Presses of New England.
50. Woodward, K. (2000). **Questioning Identity: Gender, Class, Nation**. London: Routledge.